

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن - المان

سوز دل

خداوندا! نمیدانم ، ازین سوزی که شد پیدا
بسی با شور و شر ، در سینه مرغ دل کند غوغا
سپندِ حسرتم در مجمرِ هجران ، ز بیتابی
تپیدم تا که خاکستر شدم با داد و واویلا
شعاعِ مشعلِ عشقم ، که میسوزم چنین بی باک
نه نور و نه حرارت دارم از این سوزشی بیجا
چو برگِ خشکِ پائیزی فتاده دور از گلبن
به دستِ باد لرزانم ، گهی اینجا و گه آنجا
حبابِ شبِ نیمِ عشقی ، به برگِ لاله خاطر
ز داغِ دل زخمِ نقشی به جام و ساغر و مینا
ز مستیِ نگاهش هرکه را باشد تب و تابی
شود فارغ ز سوز و درد و رنج و محنتِ دنیا

درون بسترم ، از آه آتشبار می سوزد
مباد از خاطرش خالی ، شود آغوش گرم ما
سپید انتظار است دیده ام ، عمری بیاد او
مگر روزی شود گیرد ، سراغ این دل شیدا
به گوش جان خیالش ، نغمه های عشق میخواند
شهادت میدهد هر دم ، که معشوقست بی پروا
گهی بال و پری سوزم ، گهی اشکی تری ریزم
به پیش این و آنی ، کرده سوز دل ، مرا رسوا
گمانم پرده از عشقش ، به دور افکنده جانانم
که مغز استخوان شد آب و ، چون سیماب مفضلها
همان شعری که بسروده ، شدم عاشق ، کبابم کرد
نفس در خون تپایش دارد از اشعار پُر معنا
اگر آن عشق رؤیا ها ، به دشت دل زند خیمه
هزاران جان به قربانگاه ، شود قربان آن رؤیا
دل « نعمت » به فرش مقدمش افتاده چون مخمل
مباد آزرده گردد گر ، نهد جای دگر آن پا

(2009\05\17)